

نشست آیت‌الله طالقانی با حضور حاتم قادری و احسان شریعتی

طالقانی نماد دموکراسی با تفسیر دینی

شرق: مجتمع فرهنگی آیت‌الله طالقانی به مناسبت چهل‌ویکمین سالگرد درگذشت ایشان نشستی را با حضور حاتم قادری، استاد بازنشسته علوم سیاسی و احسان شریعتی، استاد و مدرس فلسفه در دانشگاه‌های تهران، برگزار کرد. در این نشست مریم گنجی، دانشجوی اندیشه سیاسی و علیرضا خوشبخت، دانشجوی جامعه‌شناسی سیاسی نیز سؤال‌های خود را مطرح کردند که در ادامه آن را می‌خوانید.

✚مجری: اگر در زمان حیات آیت‌الله طالقانی از طرف برخی چهره‌های سنتی مذهبی و البته برخی هواداران نظام پهلوی این انتقادات به طالقانی مطرح بود که او ایدئولوژی مارکسیسم را با اندیشه اسلامی مخلوط کرده و اسلامی چپ‌زده را ترویج می‌کند، امروز و پس از درگذشت طالقانی انتقادات سویه دیگری گرفته‌اند. منتقدان امروزی آقای طالقانی معتقدند طالقانی و همفکران و همراهانش در تلاشی که در طول عمر خود در سیاسی‌کردن مفاهیم اسلامی و ورود فکرها و چهره‌های اسلامی به عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی داشته‌اند، راهی بی‌حاصل را طی کرده‌اند. این افراد معتقدند اختلاط امور قدسی و معنوی با امور عرفی و تجربی از بنیان اشتباه است. آقای حاتم قادری، شما در یکی از مقاله‌هایتان که به بحث هویت ملی پرداخته بودید، مطرح کردید که هویت ملی در ایران به لحاظ نظری و ساختاری دچار مشکلاتی است و یکی از علل این مشکلات را این می‌دانستید که در تفسیر نوین دینی به این مفهوم پرداخته نشده و یک وقای با دست‌کم یک تعریف و مرزبندی درست بین حوزه‌های دینی با حیات اجتماعی ایجاد نشده است. به نظر شما تلاش مرحوم طالقانی در طول حیاتشان به تعریف دقیق‌تر هویت ملی در ایران کمک کرده است؟

حاتم قادری: تعبیری را چند سالی است به کار می‌برم و فکر می‌کنم این تعبیر دست‌کم از نظر من تعبیر راهگشایی است. به‌عنوان نقشه راه تصور می‌کنم که نواندیشان یا مصلحان دینی به دنبال این بودند که از اسلام معاصر نوعی نقشه راه به بشر و ازجمله ایرانیان ارائه دهند که در آن کل پرسش‌های اساسی آنها پاسخ داده شود، به سعادت برسند و راه‌گشا باشد برای آن چیزی که هدف از غایت خلقت شمرده می‌شود. نقشه راه تعبیری است که در صدر اسلام نیز می‌توانست گویا باشد. به عبارتی در تمام این ۱۴۰۰ سال، مسلمانان در ضمیرشان نوعی این نقشه راه را نهفته دارند، برخی نیز به شکل آشکار و نظریه‌پردازانه و بخشی به شکل آن چیزی که باور و اعتقادشان است. یک اختلاف بسیار مهم بین نواندیشان دینی و صدر اسلام به شکل جامعه ایران از یک سو، سنتی تاریخی و فرهنگی دارد. یکی از عناصر سازنده این فرهنگ، دین است؛ یعنی ما در جامعه سنتی و فرهنگی از آن سنتخی زیست می‌کنیم که دین در آنجا حضور زنده و نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و جامعه دینی از نظر فرهنگی،

یکی از سازندگان و فعالان همه این تحولات اخیر بوده است؛ مثلاً در خود مشروطه که علمای دینی نقش مهمی در بسج مردم داشتند. همچنین آن چیزی که در بررسی این جنبش‌ها به آن پرداخته نمی‌شود، سابقه فکری است که در این سرزمین (ایران) و همه سرزمین‌های اسلام وجود دارد که هم اسلام به‌عنوان یک دین و هم فرهنگ این جوامع با جوامع دیگری که به خود آشنایی با این افکار به‌اصطلاح وادادتی نداشتند تا بعد از اینکه مدرنیته غربی به جهان صادر کرد، موجب این تحولات شده است. در اینجا یک سابقه فکری بوده و از عناصری که نقشش تعیین‌کننده داشته، دین است. بنابراین خوانشی‌ها و روایت‌های مختلف از دین در اینکه آیا ما به جلو می‌رویم، به عقب می‌رویم، می‌ایستیم، پرسفت داریم یا پیشرفت، بسیار مهم بوده است. ارزیابی من این است که آقای طالقانی نمادی از آن خوانش دین بوده که شرایط را برای رسیدن به یک جامعه عادلانه و آزادت (به معنای علم سیاسی کلمه، جامعه دموکراتیک) مساعد و تسهیل می‌کند. تفسیری که بیان می‌کند طالقانی نمادی از این جنبش یا حلقه‌ای از این سلسله است، همسو با شکل‌گیری دموکراسی در ایران است.

✚معتقدید تلاش آقای طالقانی و همفکران ایشان به مدرن‌ترشدن جامعه ایران کمک کرده است؟
شریعتی: دقیقاً؛ عمل سیاسی‌ای که داشت نشان می‌دهد که خانواده دموکراسی‌خواه در ایران از جنبش مشروطه تا نهضت ملی‌شدن صنعت نفت تا انقلاب بهمن و تا بعد از انقلاب، به خانواده فکری و تبار تاریخی‌ای تعلق دارند که خواستار دموکراسی و شکل‌گیری دولت-ملت هستند.

✚آقای قادری، مرحوم طالقانی کتاب «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» علامه نائینی را مجدد بازنشر کردند و برای آن باورقی نوشتند. در این کتاب می‌بینیم بر مبنای اندیشه‌ای که هم مرحوم طالقانی و هم علامه نائینی داشتند، به حمایت از مشروطه‌خواهی که یک سیستم و ساختار حکمرانی مدرن محسوب می‌شود، برمی‌خیزند و آن را مبتنی و مطابق با چارچوب‌های اسلامی می‌دانند. شما این اقدام و حرکت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

قادری: در کلیات این موضوع دو صحبت دارم؛ یکی آن چیزی که درباره جنبش مشروطه بود که شما به همان کتاب تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله استاد می‌کنید، بسیار متفاوت با چیزی است که ما از دهه ۴۰ به بعد شاهد آن بودیم؛ یعنی چیزی که شما در این کتاب می‌توانید ببینید یا کسانی که قبل‌تر از آن از علما در جنبش مشروطه دخالت کردند، به جهت علمی مشروطه‌خواه، نه همه، برخی از آنها که فعال بودند، تناسب بیشتری با شعارهای مشروطیت داشت. ولی از دهه ۴۰ (که من دهه ۴۰ را با تسامح می‌گویم) ما حرکت کردیم به سمتی که رادیکالیسم سیاسی یعنی نوع حاکمتری انتظار از دین را در جامعه رقم زدیم. یعنی حرف‌هایی که آقای طالقانی در باورقی کتاب تنبیه‌الامه دارد، با چیزهایی که بعدها در سخنرانی‌ها و تفاسیرش می‌شود، بسیار متفاوت است. اگر فکر بود که اندیشه تنبیه‌الامه پردازش بیشتری شود، به عقیده من مفید و کمک‌کننده بود. اما از زمانی که ما وارد رادیکالیسم سیاسی شدیم، تمام هم و غم آن این بود که مردم را به صحنه بیاورد و این کار بلافاصله از تولید به مصرف صورت بگیرد، بدون اینکه سنجشگری و نقادی لازم اتفاق بیفتد. یعنی پیش‌فرض آقای طالقانی و دیگران این بود که اسلام آمده تا جامعه‌ای از سعادت را به همراه بیاورد، بدون اینکه این اندیشه و امکاناتی که آنها مدعی بودند در اسلام وجود دارد، مورد انتقاد قرار بگیرد. چون این اتفاق نیفتاد و می‌خواستند با مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و تجدد نوع پهلوی مقابله کنند، بیشتر بر مبنای شور و احساسات و وعده‌ها بود و اینکه ما دعاوی داریم، بدون اینکه این دعاوی سنجش شده باشد و کار خوانشی‌ها و روایت‌های مختلف از دین در اینکه آیا ما به جلو می‌رویم، به عقب می‌رویم، می‌ایستیم، پرسفت داریم یا پیشرفت، بسیار مهم بوده است. ارزیابی من این است که آقای طالقانی نمادی از آن خوانش دین بوده که شرایط را برای رسیدن به یک جامعه عادلانه و آزادت (به معنای علم سیاسی کلمه، جامعه دموکراتیک) مساعد و تسهیل می‌کند. تفسیری که بیان می‌کند طالقانی نمادی از این جنبش یا حلقه‌ای از این سلسله است، همسو با شکل‌گیری دموکراسی در ایران است.

✚معتقدید تلاش آقای طالقانی و همفکران ایشان به مدرن‌ترشدن جامعه ایران کمک کرده است؟
شریعتی: دقیقاً؛ عمل سیاسی‌ای که داشت نشان می‌دهد که خانواده دموکراسی‌خواه در ایران از جنبش مشروطه تا نهضت ملی‌شدن صنعت نفت تا انقلاب بهمن و تا بعد از انقلاب، به خانواده فکری و تبار تاریخی‌ای تعلق دارند که خواستار دموکراسی و شکل‌گیری دولت-ملت هستند.

منظرد داشتند، مثلاً دکتر شریعتی می‌گفت علم و زمان. آقای طالقانی هم در گرایش تفسیری پرتوی از قرآن، همین گرایش به علم به‌جای بحث‌های فلسفی و کلامی و استفاده از دستاوردهای علمی و مقتضیات زمان را در نظر دارد. همچنین نیازهای مردم که پذیرش نظام‌های جدید است. یعنی ایشان خیلی آشکار هم در مقدمه‌ای که بر کتاب تنبیه‌الامه نوشته‌اند هم در پرتوی از قرآن، از پذیرش دستاوردهای جدید مثل دموکراسی و سوسیالیسم و سوسیال‌دموکراسی اسم می‌برد. چرا از این نظام‌های فنی و متفاوت نام می‌برد؟ به این دلیل که انتظار او از دین یک جامعیت نیست، برخلاف خوانش بنیادگرایانه که می‌خواهد یک بدیل بسازد در مقابل همه نظام‌های سیاسی و اقتصادی موجود. انتظار او از دین این است که به ما یک جهت کلی و یک پشتوانه فلسفی و اخلاقی بدهد برای انتخاب ما در جهت‌گیری‌ای که داریم. اما از یک مرزی به بعد ما وارد بحث علمی و اجرایی می‌شویم که آن اصلاً به دین مربوط نمی‌شود. یعنی در قرآن بحث فنی از نظام اقتصادی و سیاسی نداریم ولی جهت‌گیری به نوع عدالت و آزادی داریم.

✚یعنی شما قبول دارید همان‌طورکه آقای قادری مطرح می‌کنند، در یک برهه افرادی که این پروژه فکری را طی می‌کردند، دچار یک رادیکالیسم شدند و از آن جهت‌گیری کلی، به اجرائیات رسیدند؟
شریعتی: بله، درست است. این اتفاق افتاد که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، همه راه‌ها بر جنبش دموکراتیک ایران که تا آن زمان مسالمت‌آمیز و قانونی و پارلمنتاریستی بود، بسته شد و ما شاهد برآمدن یک گفتمان رادیکال قهرآمیز در دهه بعد آن (دهه ۴۰) بودیم. این امر خود را در همه خانواده‌های فکری ایران نمودار می‌کند؛ مثلاً در حوزه نیروهای مذهبی گروه‌هایی مثل مؤتلفه اسلامی به وجود می‌آید. در حوزه مارکسیستی فداییان خلق به وجود می‌آید. در حوزه ملی-مذهبی مجاهدین خلق به وجود می‌آید. بنابراین دیگر وارد یک گفتمان قهرآمیز می‌شویم، یعنی اینکه ما از راه قانونی و رسمی نمی‌توانیم به خواسته‌های دموکراتیک برسیم. هم‌زمان، به لحاظ فکری نیز نوعی رادیکالیسم ایجاد شد. به عبارتی نوعی دموکراسی انقلابی (اگر بخواهیم آن را از دموکراسی رفرمیستی یا اصلاح‌طلبانه که ناممکن شده بود، متمایز کنیم) شکل گرفت و ما وارد یک جو انقلابی و قهرآمیز می‌شویم و ایده‌هایی مثل اینکه باید جریان رهبری شود، یعنی روشنفکر به صحنه بیاید و آن اعتمادی که نسبت به رهبران سیاسی از بین رفته را دورتمنه با خون دادن کسب کند. بنابراین بحث ایثار و مبارزات این‌چنینی مطرح می‌شود و اینکه رهبری عقیدتی و انقلابی لازم است. این جنبش در



چارچوب دموکراسی‌خواهی در ایران آمد و نقدش به نظام گذشته این بود که چرا دیکتاتوری و وابسته است. **✚یعنی شما این جنبش را در راستای مدرن‌شدن جامعه می‌بینید؟**
شریعتی: مسلماً. از ایدئولوژی‌های مختلف و خانواده‌های فکری مختلف، از چپ سوسیالیستی یا ناسیونالیستی یا مذهبی.

✚مریم گنجی: آقای دکتر قادری در صحبتی که داشتند اشاره کردند به کتاب مرجعیت و روحانیت. فکر می‌کنم که تقابل خوبی را برجسته می‌کند و نوع مواجهه‌هایی که زمانه با آثار و جریان‌های فکری برقرار می‌کند. خود شما به مرجعیت و روحانیت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ادبیات مغفول زمانه خودش که اگر در آن زمان مورد توجه بیشتری قرار می‌گرفت می‌توانست به یکی از آثار جریان‌ساز تبدیل شود و جریان فکری ما را دچار تحول کند، اشاره کردید. به این تعبیر، این جریان فکری که ما الان بازخوانی یا نقد می‌کنیم، به زمانه مناسب خود پاسخ می‌دهد. اینکه شما از شریعتی به‌عنوان فرزند سعادت‌مدن زمانه خودش که صدای او به خوبی شنیده شده نام می‌برید نشان می‌دهد که این اقبال در آن فضای فکری و معرفتی و حتی فضای حسی جامعه وجود داشته که شریعتی و در سطوح دیگر آیت‌الله طالقانی می‌توانستند با حس و شور مخاطب ارتباط بگیرند؛ یعنی اگر ما از دیالکتیک به‌طور گسترده صحبت نکنیم، داریم از یک تعامل پرده برمی‌داریم و به تعبیری، شاید ناگزیری و در این نوع پاسخ‌گویی ضرورتی وجود داشته است.

✚قادری: ببینید من یکی، دو نکته را باز می‌کنم. این کتاب مرجعیت و روحانیت تقریباً کتاب مهمی بود ولی زود از صحنه خارج شد که دلیل آن رادیکالیسم سیاسی بود که اتفاق افتاد. من در کلاس‌هایم، به‌ویژه کلاس‌های دکتری، این کتاب و کتاب‌های دیگر را مورد بحث قرار دادم. آقای مطهری در یکی از مقالاتش به این موضوع استناد می‌کند که چرا فتوای یک روحانی روستایی بوی روستا را می‌دهد و شهری بوی شهر را؟ من همیشه به بچه‌ها می‌گویم، ما باید در اینجا دچار بحران معرفتی می‌شدیم و نشدیم. آقای مطهری نیز خیلی متوجه الزامات حرفش نبود ولی این به این منتهی است که اگر فتوای یک روستایی بوی روستا را می‌دهد، بین فتوا و معرفت و باور ما با موقعیت اجتماعی ما ربط وثیقی وجود دارد؛ بنابراین نباید دنبال این باشیم که اسلام دنبال حقیقتی است فراتر از امر اجتماعی، فراتر از گذر زمان و مکان. ما اگر بخواهیم این نوع نگاه را تبلیغ کنیم، همه معرفت‌هایمان زمان‌آلود می‌شود، ولی این اتفاق نیفتاد؛ یعنی به جای اینکه ما ۳۰ سال، ۴۰ سال درگیر بحران معرفت دینی خود باشیم، زود وارد رادیکالیسم سیاسی شدیم. من این را قبول دارم که رادیکالیسم سیاسی گفت اگر ما نمی‌توانیم به شکل معمول به دموکراسی برسیم راه‌های دیگر را تبلیغ و تجربه می‌کنیم، ولی به عقیده من یک اتفاق مهم‌تر

افتاده است. در رادیکالیسم سیاسی ما، چه چپ‌ها (چپ‌های فداییان)، چه مجاهدین، چه تیپ‌های مثل طالقانی و شریعتی، صرفاً این نبودند که ما طبق معمول نمی‌توانیم به دموکراسی برسیم، بلکه گفتند ما یک وضعیت معرفتی منسجم داریم که می‌تواند پاسخ پرسش‌های غایی ما را بدهد؛ یعنی مشکل اینجاست! **✚یعنی شما چپ‌زدگی این اندیشه را می‌بینید، با توجه به فضای فکری حاکم بر دنیای آن دوره؟**
قادری: دقیقاً. می‌خواهم بگویم به همه نگاه می‌کردند و می‌گفتند چگونه جوان‌هایمان را از انحرافات، فساد و... حفظ کنیم؟ می‌گفتند اسلام است (الاسلام یعلو و لا یعلی علیه)، اگر بگوییم اقتصاد؟ می‌گوییم اسلام و مالکیت، اگر بگوییم امامت و جامعه؟ می‌گوییم امت و امامت. خاطرات آقای لطف‌الله میمنی را در نظر بگیرید. در آنجا می‌گوید «من کتاب راه طی‌شده بازرگان را ده‌ها بار خوانده‌ام، وقتی از زندان بیرون آمدم وظیفه داشتم به بعضی افراد از جمله شریعتی و طالقانی و محمدتقی جعفری بگویم، مثلاً به شریعتی بگویم راجع به تشیع کار کن، به طالقانی بگویم راجع به این موضوع برای ما کار کن». به عبارتی ما در رقابت با مارکسیسم به دنبال پاسخ‌های نهایی هستیم. صرفاً رادیکالیسم سیاسی به معنای خشونت نیست، به دنبال پاسخ نهایی هستیم، بدون اینکه معرفت و بحرآن معرفت خود را پشت‌سر بگذاریم. من می‌خواهم به این نکته برگردم که در مشروطه آنها چنان دعوی بلندی نداشتند. اگر در ضمیرشان هم چنین چیزی بود که اسلام می‌تواند، می‌گفتند ما درحال‌حاضر آمادگی نداریم. حتی برخی تردید داشتند و می‌آمدند یک جاهایی آن قسمت فراغی (جدایی) یعنی چیزی که مرحوم صدر و دیگران هم می‌گویند، همه را لازم نیست دین پاسخ دهد. این در حالی است که در ایدئولوژی و تب‌وتابی که در دهه ۴۰ افتاد، همه پاسخ‌ها می‌خواست از دین بیرون آورده شود؛ یعنی فقط رادیکالیسم خشونت نبود. تصویری که طالقانی از زمان داشت این بود که زمان پیامبر نیز همین بوده و قرآن و پیامبر آمده‌اند و چیزی را در بلندای تاریخ برای ما طراحی کرده‌اند؛ بنابراین به دنبال نقشه راه نیست و شخصاً فراتر از این است و من معتقدم اصلاً دین نیامد تا پاسخ پرسش‌های غایی را در بلندای زمان دهد. یعنی همان‌طورکه گفتیم صحابه می‌گفتند حالا آخرالزمان اتفاق نیفتاده و این تصور، تصور درستی نیست و بالاخره زمان تداوم دارد، با دین می‌خواهیم چه کنیم؟ یعنی پرسشی که طالقانی و شریعتی و دیگران داشتند. وقتی مارکسیسم می‌آید، اگزیستانسیالیسم و تجدد پهلوی می‌آید، دین چه حرفی برای ما می‌زند؟ می‌گفتند برخی پاسخ‌ها را ما نداریم، نمی‌گفتند در اصل ما این دامنه را نداریم. می‌گفتند برخی پاسخ‌ها را نداریم و می‌رویم کار می‌کنیم؛ یعنی شریعتی در بسیاری از کارهایش. مرحوم طالقانی در بسیاری از جاها می‌گفتند باید کار کنیم که برخی پاسخ‌ها را داشته باشیم؛ یعنی از زمان راه طی‌شده مرحوم بازرگان در سال ۱۳۲۷-۱۳۲۶ به‌دنبال فراهم‌آوردن پاسخ‌هایی بودند که جای خالی آن حس می‌شد. این هم متأسفانه از دهه ۴۰ تبدیل شد به رادیکالیسمی که سریع بنباد و سریع برویم و سریع حرف‌هایمان را بزنیم، نه در ما بلکه در منطقه و این ما و کل منطقه را وارد فاز جدیدی کرد.

ادامه در صفحه ۲ پرونده